

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

برگرفته از: وبلاگ ساکر، ۱۵ اگست ۲۰۲۲*
نویسنده: فرانسیس لی
برگردان: سایت "۱۰ مهر"
۲۵ اگست ۲۰۲۲

با توسعه یک نظم جدید، یک اتفاق عجیب رخ داد ...



"معروفترین تعریف مالی‌سازی این است که دربرگیرنده نقش فزاینده انگیزه‌های مالی، بازارهای مالی، بازیگران مالی و مؤسسات مالی در عملکرد اقتصادهای ملی و بین‌المللی است." (۱)

تغییرات گسترده در سیستم جهانی صنعت و مالی که بر اساس نهادهای برتون وودز - یعنی صندوق بین‌المللی پول (IMF)، و بانک جهانی (که قبلاً به‌عنوان بانک بین‌المللی بازسازی و توسعه و آژانس توسعه بین‌المللی شناخته می‌شد) شکل گرفت، به‌طور مستقل پس از پایان استاندارد طلا در سال ۱۹۷۱، ادامه یافت. هم بانک جهانی و هم صندوق بین‌المللی پول در واشنگتن مستقر بودند. علاوه بر این، یکی دیگر از مؤسسات برتون وودز - موافقت‌نامه عمومی تعرفه‌ها و تجارت، قرار بود در جنوری ۱۹۹۵ به سازمان تجارت جهانی (WTO) تبدیل شود.

عموماً توسط همه بازیگران درک می‌شد که هدف شرکت‌ها برای مشارکت در اقتصاد به‌منظور تولید کالاها و خدمات با هدف سرمایه‌گذاری بیشتر، رشد و سودآوری است. این اجماع زمان و دلیل وجودی سرمایه‌داری بود. با این حال، این وحدت سیاسی شروع به تغییر اساسی کرد.

تغییر گسترده‌ای که در بالا ذکر شد گامی به‌سوی جدا کردن دلار آمریکا از طلا بود، زمانی که دولت ایالات متحده تضمین کرد که دلار آمریکا را با طلا و با نرخ ثابت ۳۵ دلار در هر اونس مبادله کند. این امر عملاً تمام ارزهای جهان را در یک استاندارد طلائی با پشتوانه طلای ایالات متحده در فورت ناکس ** قرار داد. بسیاری از دولت‌ها دلار آمریکا را به‌عنوان گواهی سپرده طلا پذیرفتند و ترجیح دادند ذخایر ارزی بین‌المللی خود را به دلار نگهداری کنند تا طلا.

این سیستم برای بیش از ۲۰ سال بخوبی کار کرد تا این که به طور گسترده‌ای آشکار شد که ایالات متحده برای تأمین مالی عملیات نظامی سنگین خود، ابتداء در کوریا و سپس هندوچین، دالره‌های بسیار بیشتری چاپ می‌کند، و این همراه بود با مخارج اجتماعی داخلی که بخشی از آن حزب دموکرات جانسون در ریخت و پاش پولی "جامعه بزرگ" درگیر آن بود. اتفاقی که بعداً افتاد کاملاً قابل پیش‌بینی بود. دارندگان دالر در خارج از کشور شروع کردند به بردن دالره‌های خود به بانک فدرال رزرو امریکا، اما فدرال رزرو نمی‌توانست در ازای آن به جز آنچه در ذخایر ایالات متحده بود، که فقط نوعی پول کاغذی است به آنها پس بدهد! این یک سیاستمدار فرانسوی به‌نام والرئ ژیسکار دستن بود که توجه‌ها را به این "امتیاز گراف" امریکائی جلب کرد. خیلی زود تمام طلاهای فورت ناکس به اروپا و خاور دور پرواز کرد. دولت امریکا باید برای جلوگیری از این جریان کاری می‌کرد. در ۱۵ اگست ۱۹۷۱، رئیس‌جمهور وقت ریچارد نیکسون اعلام کرد که ایالات متحده دیگر دالر را در صورت تقاضا برای طلا، بازخريد نخواهد کرد. دالر در نهایت چیزی نبود جز یک تکه کاغذ با کیفیت بالا منقش به چند اثر هنری که توسط دولت ایالات متحده صادر شده بود. ارزهای دنیا دیگر به هیچ چیزی با ارزش واقعی وابسته نبودند و مشترکاً انتظار داشتند تا در ازای کالاها و خدمات واقعی پذیرفته شوند.

این کاری که امریکائی‌ها کردند، برایشان ضربه‌ای فوق‌العاده (و خوش یمن) بود. اما به‌منظر می‌رسید که این کودتای مالی، مقدمه‌ای باشد برای وداع طولانی با نظم اقتصادی و سیاسی موجود. در واقع اتفاق عجیبی در حال رخ دادن بود. به قول شاعر ایرلندی، W.B. Yeats، "همه تغییر کردند، کاملاً تغییر کردند. زیبایی وحشتناکی متولد می‌شود. از شعر "عید پاک ۱۹۱۶".

یک زیبایی وحشتناک

سرمایه‌داری به‌وضوح در حال تبدیل شدن به هیولائی متفاوت با ساختار مالی - اقتصادی جدیدی بود که از شیوه سرمایه‌داری به سبک قدیمی بیرون آمده بود. نظم قدیمی تولید و مصرف در یک اقتصاد سرمایه‌داری سنتی که ناشی از تولید ثروت مادی بود، در مقابل "ثروت" استخراجی یا به طور ملموس‌تر استخراج شده. زمانی کسب‌وکارها تقریباً به‌طور انحصاری بر تولید کالاها و خدماتی تمرکز می‌کردند که برای آنها مزیت رقابتی داشتند، اما در شرایط اقتصادی امروزی، اگر نه بیشتر، احتمالاً به همان اندازه بر قیمت سهام، رژیم سود سهام و بالاخره به نرخ بهره آن‌ها تمرکز می‌کنند.

یک طبقه جدید و یک سیستم جدید، اگرچه نه واقعاً به‌طور کامل، به وضوح ظهور کرد. در حال حاضر اقلیت کوچکی از مردم و شرکت‌های بزرگ در سرتاسر جهان از درآمد رانت، نه تنها از مسکن و زمین، بلکه از مجموعه‌ای از دارائی‌های طبیعی و ایجاد شده دیگر، ثروت و قدرت عظیمی کسب می‌کنند. رانت‌خواران از هر نوع، دارای مزیت بی‌نظیری هستند و دولت نئولیبرال مشتاق است تا به‌هر ترتیب به حرص و آز آنها پاسخ دهد.

طبقه رانتیر درآمد خود را از مالکیت یا کنترل دارائی‌هایی که کمیاب هستند یا به‌طور مصنوعی کمیاب هستند به‌دست می‌آورد. شناخته‌شده‌ترین آن‌ها درآمد از رانت زمین، املاک و مستغلات، بهره‌برداری از مواد معدنی، یا سرمایه‌گذاری‌های مالی است، اما سایر منابع به‌طور ناگهانی رشد کرده‌اند. این شامل درآمد وام‌دهنده، از بهره بدهی است. درآمد حاصل از مالکیت "مالکیت معنوی" (اختراعات، حق چاپ، برندها و علائم تجاری)؛ سود سرمایه‌ای در سرمایه‌گذاری، درآمد شرکتی "بالا تر از میانگین" (زمانی که یک شرکت دارای موقعیت غالب در بازار است که به آن اجازه می‌دهد قیمت‌های بالاتری را اعمال کند یا شرایط را دیکته کند). درآمد حاصل از یارانه‌های دولتی؛ و درآمد

حاصل از واسطه‌های مالی و سایر واسطه‌های حاصل از معاملات شخص ثالث. در دهه ۱۹۸۰، یک ساختار سیاسی و اقتصادی شروع به ظهور کرد. یک بار دیگر به نقل از نیتس W.B. Yeats، "همه چیز تغییر کرده است، کاملاً تغییر کرده است. زیبایی وحشتناکی متولد می‌شود. و آن زیبایی وحشتناک نئولیبرالیسم است." (۲)

"شرکت‌های امروزی کاملاً مالی شده‌اند و برخی بیشتر شبیه بانک‌ها هستند تا بنگاه‌های مولد. این مالی‌سازی شرکت‌های غیرمالی، منجر به انتقال منابع جوامع از کارکنان به سهام و سهامداران می‌شود. این انتقال ثروت هم ناشی از تغییرات در بنیان‌های سیاسی و اقتصادی اقتصاد جهانی با ظهور ایدئولوژی جدیدی است که معتقد است تنها هدف شرکت‌ها باید حداکثر کردن سود از طریق افزایش بازده سهامداران باشد. هم ایده‌ها و هم روابط قدرت باید تغییر کنند تا تغییرات اقتصادی پایدار ایجاد شود - و دهه ۱۹۸۰ دوره گذار هر دو بود." (۳).

بله، آنهایی از ما که سن و سالشان طوری است که می‌توانند دهه ۱۹۸۰ را به یاد بیاورند، دوران عجیب ضدانقلاب و - روح زمانه - تازه به دوران رسیده‌ها، سهام خصوصی، تاجر و ریگان، بیگ بنگ، بازار یورو دالر، میلیون فریدمن، و مدرسه اقتصاد شیکاگو، "طمع خوب است".

خصوصی‌سازی همه‌گیر شده بود. چیزهای نسنجیده و خودسرانه، اما مانند تمام دوره‌های جایگزین مشابه دوران طلایی، نسخه‌های اخیر با حقایق واقعیت‌های اقتصادی برخورد کرده‌اند. مثلاً چیزی را بهبود به دست نمی‌آورید، یا رونق منجر به رکود می‌شود، یا تورم قیمت دارایی با رشد یکسان نیست. با این حال، ... "برای حفظ ظاهر سرزندگی، سرمایه‌داری غربی به‌طور فزاینده‌ای به سطوح رو به رشد بدهی و گسترش سطح سرمایه ساختگی وابسته شده است. این دسته اخیر شامل دارایی‌های مالی است که فقط نماد ارزش هستند، و نه ارزش‌های واقعی." (۴)

بله، در واقع، سهام شرکت‌هایی که مانند کالاها و خدمات معامله می‌شوند، ارزش را به یکسان نشان نمی‌دهند. آنها نشانه‌هایی هستند که مالکیت بخشی از یک شرکت و توزیع بالقوه سودهای آتی را در قالب سود سهام نشان می‌دهند. خود گواهی کاغذی یا الکترونیکی ارزشی واقعی ندارد که بتواند ارزش بیشتری ایجاد کند. افزایش قیمت سهام/سهام اغلب به عنوان شواهدی از یک اقتصاد سالم ارائه می‌شود، اما مقدار پولی که یک سهم/سهام به دست می‌آورد هیچ چیز قطعی درباره ارزش دارایی‌های شرکت یا ظرفیت تولید آن نمی‌گوید. به عکس، زمانی که سرمایه واقعی راکد می‌شود، میزان سرمایه موهوم تمایل به افزایش دارد.

سال‌های تقریباً بین اواخر دهه ۱۹۷۰ تا بن‌بست اقتصادی کنونی، از زمان ظهور و افزایش بی‌ثباتی، افتضاح کنونی در دهه ۲۰۲۰ بی‌سابقه بوده است. پیش از این، هر موج متوالی از بحران‌ها، با موجی از حباب‌های اعتباری همراه بود، زمانی که بدهی گروه و یا گروه‌هایی از وام‌گیرندگان در شرایط مشابه، دو تا سه برابر بیشتر از نرخ بهره برای سه، چهار سال یا بیشتر افزایش می‌یابد و باعث ایجاد یک سری حباب‌های اعتباری اضافی می‌شود. علاوه بر این، حباب‌های اعتباری این ضربه‌های تاریخی در واقع با گذشت زمان بیش از پیش سخت و ویرانگر شده‌اند. به نظر می‌رسد مشکلی جدی در ناکارآمدی‌های سیستم وجود دارد که به یک شکست کاملاً مشهود تبدیل شده است. وضعیت اقتصادی یک کشور پس از چندین سال رفتار حباب‌وار، شبیه به وضعیت یک دوچرخه‌سوار است - دوچرخه‌سوار باید حرکت رو به جلو دوچرخه را حفظ کند، در غیر این صورت بی‌ثبات می‌شود. در دوران شیدائی اولیه، قیمت دارایی‌ها بلافاصله پس از توقف رشد، کاهش می‌یابد - هیچ وضع ثابت یا حد وسطی وجود ندارد. کاهش قیمت برخی از دارایی‌ها منجر به این نگرانی می‌شود که قیمت دارایی‌ها بیشتر کاهش یابد و سیستم مالی دچار مشکل شود. عجله برای فروش این دارایی‌ها به خودتأییدی می‌انجامد و چنان شتاب می‌گیرد که به وحشت می‌ماند. قیمت کالاها - خانه‌ها، ساختمان‌ها،

زمین، سهام/ اوراق قرضه سهام - به سطوحی سقوط می‌کند که فقط ۳۰ یا ۴۰ درصد قیمت‌های آنها در اوج است. ورشکستگی‌ها زیاد می‌شود، فعالیت‌های اقتصادی کند می‌شود و بیکاری افزایش می‌یابد.

ویژگی‌های این هیجان‌های بی‌دلیل و زیاد، هرگز یکسان نیست و با این حال الگوی مشابهی وجود دارد. افزایش قیمت املاک و کالاها یا سهام با سرخوشی همراه است. ثروت خانوار به اندازه هزینه افزایش می‌یابد. این احساس وجود دارد که "ما هرگز آن را به این خوبی نداشتیم." سپس قیمت دارایی‌ها به اوج می‌رسد و سپس شروع به کاهش می‌کند. انفجار حباب بعدی منجر به کاهش قیمت کالاها، سهام و املاک و مستغلات می‌شود. پیش از وقوع برخی بحران‌های مالی، به‌جای افزایش سریع قیمت یک دارایی یا اوراق بهادار، افزایش سریع بدهی یک یا چند گروه از وام‌گیرندگان رخ داده است. این تغییرات عمیق در اقتصاد جهانی جهان با پیامدهای سیاسی بسیار بزرگی همراه بوده است.

شوک‌های اقتصادی دوران پس از جنگ، منجر به شوک‌های سیاسی شد که شاید نمایان‌تر از آن باشد که در اقتصادهای جهان پیشرفته مشهود بود. از سال ۱۹۴۵ همه چیز پس از بازسازی‌های بعد از جنگ، به‌قول فرانسوی‌ها، به‌عنوان عصر طلایی (عصر طلایی) در نظر گرفته شد. این دوره ای از اوایل دهه ۱۹۵۰ بود که با سطوح بالای رشد، بیکاری کم و نزولی، افزایش سطح دستمزدها و سرمایه‌گذاری مشخص می‌شد، جایی که در بریتانیا، همانطور که دولت محافظه‌کار با افتخار به خود می‌بالید، به ما گفته شد که "هیچ وقت اینقدر خوب نبوده‌ایم." حزب کارگر از سال ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۱ زمام حکومت را در دست داشت. اما همه چیز در طول دهه ۱۹۷۰ شروع به تغییر کرد، یعنی چرخش سیاسی/اقتصادی به‌طور قطعی در اواخر دهه ۷۰ و اوایل دهه ۸۰ شروع شد. دوتائی، تاجر/ریگان شاخ گاو را گرفتند و نظم جدید را برقرار کردند.

این دوره سیاسی/اقتصادی از اوایل دهه ۱۹۸۰ و تا آنچه که قرار بود شکوفا شدن سال‌های رشد و غنی‌سازی کلینتن باشد، یعنی اوج لحظه انگلیس - امریکائی، ادامه یابد. برای اطمینان: "آهنگ پپا" زیر را ببینید.

سال در بهار است، و روز در بامداد. ساعت هفت صبح؛ شبنم مروارید دامنه تپه. لارک روی بال است. حلزون روی خار است. خدا در بهشت اوست - همه چیز با دنیا خوب است!

رابرت براونینگ (۱۸۸۹ - ۱۸۱۲)

بله، اگر فقط می‌توانست همیشه اینگونه باشد. اما البته، آنطور که زمان باید نشان دهد، به‌ندرت یا هرگز چنین نیست.



(توضیح عکس: تثبیت نظم جدید)

مارگارت تاچر و رونالد ریگان. یک دوتائی پویا!

نظریه‌پردازان روشنفکر نظم جدید - انجمن مونت پرلین Mount Perelin Society - یک اتاق فکر و جنبش روشنفکری رو به رشد در پشت پوپولیزم تاچر - ریگان. در یک چارچوب منسجم درونی و یک ایدئولوژی که برای ارتقای قدرت صاحبان سرمایه به‌طور کلی و سرمایه مالی به‌طور خاص طراحی شده بود. کارهای هایک Hayek، فون میزس Von Mises و دیگران (از جمله میلتون فریدمن، هرچند عضو جوان‌تر) یک تمرین فکری جدی را تشکیل می‌داد که مبتنی بر مجموعه‌ای از ارزش‌ها بود، یعنی تعهد به آزادی انسان، که این آزادی با کنترل بر دارائی خود تعریف می‌شود. این واقعیت که کوچک‌سازی دولت، حذف کنترل سرمایه و کاهش مالیات‌ها را توجیه می‌کرد، باعث شد تا چندین سرمایه‌گذار برجسته بین‌المللی (به دلایلی جورج سوروس به ذهن متبادر می‌شود) بخش بزرگی از هزینه‌های اولین جلسه را به‌عهده بگیرند. بنابراین، حزب (چه از نظر فعالیت سیاسی و چه از نظر تشکیلات) تقریباً در رأس کار بود و حرف آخر را می‌زد.

رویداد مهم دیگر فروپاشی فکری احزاب کارگر و سوسیال دمکرات در اروپا بوده است و احتمالاً جناح چپ حزب دموکرات ایالات متحده و برنی سندرز را نیز شامل می‌شود. اینها به‌وضوح مهمترین رویدادهای سیاسی در اروپا و امریکای شمالی در طول دهه ۱۹۸۰ بودند. ما می‌توانیم آنها را برشماریم - همه کسانی که دیر به پارادایم نئولیبرال گرویدند - (در فرانسه حزب PS سوسیالیست فرانسه، SPD آلمان، یونان PASOK، اسپانیا PODEMOS، حزب کارگر بریتانیا) این فهرست ادامه دارد. علاوه بر این، این احزاب سابق که از هرگونه مفهوم سوسیالیسم و برابری دست کشیدند، به ردای راست میانه ملتبس شدند که از محافظه‌کاران مبارز غیرقابل تشخیص بودند. رهبران این ضدانقلاب‌ها همان جفت خریداری شده غیرقابل توصیف، بیل کلینتن و تونی بلر بودند.

برنامه خصوصی‌سازی به‌گونه‌ای طراحی شده بود که همه چیز را در مقابل خود جارو کند، از جمله مصادره بزرگ زمین‌های عمومی با تحلیل یا نظارت اندک. برنامه بخش دولتی سابق که شامل خدمات بهداشت ملی، آموزش و پرورش، حمل و نقل، جاده و راه آهن، برق، آب ... بود، سیاستی بود که بر اساس ملاحظات ایدئولوژیک قرار داشت تا عملی. علاوه بر این، فهرست بسیار گسترده بود. شاید نمونه‌ای از این سیاست، آموزش و پرورش به‌ویژه آموزش عالی بود که از طریق تحصیلات دانشگاهی نخبگان تأمین و یارانه دریافت می‌کردند. به‌عنوان یک شهروند بریتانیایی در سال ۱۹۷۹/۸۲ از کمک‌های مالی سخاوتمندانه دولتی یارانه دریافت کردم. در سال ۱۹۸۶ تحصیلاتم را در مقطع فوق لیسانس به پایان رساندم - دوباره رایگان. البته غیرقابل تصور است که امروز بتوانم این کار را انجام دهم.

به‌نظر می‌رسد که نظام اقتصادی - یعنی سیستم مالی‌شده فعلی که بر جهان غرب مسلط است - به نقطه بحرانی خود رسیده است. راه‌های حل جعلی درمان ساختارهای بیمار اقتصاد غرب، ارزهای دیجیتال بانک مرکزی (CBDC) و/یا سیامچاله بدهی‌های روزافزون هستند، که به‌نظر می‌رسد با صدور بدهی‌های بیشتر، برتری یافته و به‌عنوان "راهمحل" معرفی می‌شوند که منجر به یک مشکل ساختاری تشدیدکننده می‌شوند، که صرفاً بحران را تشدید می‌کند.

به گفته مارکس: "در فرانسه و انگلیس، بورژوازی قدرت سیاسی را تسخیر کرده بود. از آن پس، مبارزه طبقاتی، چه از نظر عملی و چه به لحاظ نظری، شکل‌های صریح‌تر و تهدیدآمیزتری به خود گرفت و ناقوس مرگ اقتصاد علمی بورژوازی را به صدا درآورد. از آن پس دیگر این موضوع مطرح نبود که آیا این قضیه درست است یا آن، بلکه این که آیا این قضیه برای سرمایه مفید است یا مضر، مناسب، یا نامناسب، از نظر سیاسی خطرناک است یا نه. به جای پرسشگران بی‌علاقه، مبارزان جایزه حضور داشتند. به‌جای تحقیقات علمی واقعی، وجدان بد و نیت شیطانی عنرخواهان." (کاپیتال، جلد ۱، پس‌گفتار نسخه دوم آلمانی - لندن ۱۸۷۳).

بحران عمیق اقتصادی کنونی اساساً یک مسأله طبقاتی است. عناصر باقی مانده از اشراف قدیم از حمله اولیه اقتصاددانان سیاسی در قرون ۱۷، ۱۸ و ۱۹ شامل آدام اسمیت (۱۷۹۰ - ۱۷۲۳)، دیوید ریکاردو (۱۸۲۳ - ۱۷۷۲)، جان استوارت میل (۱۸۷۳ - ۱۸۰۶)، کارل مارکس (۱۸۸۳ - ۱۸۱۸) / (فریدریش انگلس (۱۸۹۵ - ۱۸۲۰) جان سالم بهدر بردند. طبقه حاکم در گروه فوق مجموعه‌ای از رادیکال‌های خطرناکی را می‌دید که تهدیدی نگران‌کننده برای نظم اجتماعی و سیاسی به‌شمار می‌رفتند. از همین رو، از منظر آنها، استخدام گروهی از دانشگاهیان به‌نام "حاشیه‌گرایان" برای صاحبان قدرت مناسب‌تر بود. اینان ریاضیدانان ضدانقلاب از جمله شامل لئون والراس (فرانسوی) و ویلیام استنلی جوونز (انگلیس) و کارل منگر (آلمانی) بودند. قابل بحث است که آیا رویگردانی از اقتصاد سیاسی کلاسیک توسط این گروه، مخالفتی پایدار بوده است؟ اما همین کافی است که بگوئیم این آقایان پیاده نظام ایدئولوژیک یا به قول مارکس "جنابان اجیر شده" برای طبقات رانته بودند. متأسفانه، تئوری‌های اقتصادی منجمد آن‌ها تا به امروز باقی مانده و همچنان بر برنامه‌های درسی مدارس و دانشگاه‌ها تسلط دارند و بدیهیات بی‌زمان (و خسته‌کننده) اقتصاد خرد را نشان می‌دهند.

حرف آخر را به مایکل هادسون می‌سپارم

"در اقتصادهای امروزی، املاک، سهام و اوراق قرضه بخش عمده‌ای از ثروت را تشکیل می‌دهند، زیرا بیشتر ثروت از طریق رانت‌جوئی - اجاره زمین، اجاره انحصاری و هزینه‌های مالی برای امتیازات ویژه - و حتی بیشتر از طریق سرمایه‌گذاری، درآمدهای رانته به‌دست می‌آید. دارائی‌های مالی شده که همگی با معافیت‌های مالیاتی پشتیبانی می‌شوند. خلاف تلاش سرمایه‌داری صنعتی برای به حداقل رساندن هزینه‌های رانته به‌منظور ایجاد یک اقتصاد کم‌هزینه با هزینه‌های سربار کمتر، سرمایه‌داری مالی این بار را افزایش می‌دهد. صرف نظر از این که سرمایه‌داران و رانت‌خواران میلیاردی چگونه ثروت خود را به‌دست می‌آورند، این افزایش ثروت رانته به‌عنوان افزوده‌ای به تولید ناخالص داخلی محاسبه می‌شود که به‌عنوان پرداخت انتقالی استثماری کسر می‌شود ... همان‌طور که زمین و خوراک مردم عادی انگلستان از قرن ۱۵ تا ۱۹ در جنبش‌های حصار توسط ترکیبی از خشونت، پنهان‌کاری قانونی و فساد خصوصی شدند، موج خصوصی‌سازی امروز پس از ۱۹۸۰ با هدف تصاحب زیرساخت‌های عمومی برای ایجاد فرصت‌هایی برای دریافت رانت انحصاری، همراه با وام‌های بانکی به خصوصی‌سازان است. به‌عنوان یک قاعده، خصوصی‌سازی و مالی‌سازی معمولاً دست در دست هم و با هم پیش می‌روند - البته به زیان اقتصادهای ملی."

(۵)

ایتالیا La Lotta Continua! (مبارزه ادامه دارد)

یادداشت:

- ۱- دزدیده شده: چگونه جهان را از مالی شدن نجات دهیم، اثر گریس بلیکلی
- ۲- فساد سرمایه‌داری - گای استندینگ (همان، ص ۳)
- ۳- گریس بلیکلی (همان، ص ۶۲)
- ۴- تخریب خلاق - فیلیپ مولان (ص ۲۲)
- ۵- سرنوشت تمدن - مایکل هادسون (ص ۲۵)

[* https://thesaker.is/a-strange-thing-happened-with-the-development-of-a-new-order/](https://thesaker.is/a-strange-thing-happened-with-the-development-of-a-new-order/)

**فورتن ناکس (محل نگهداری شمش‌های طلای خزانه‌داری آمریکا واقع در شمال ایالت کنتاکی)